

سبک رمانتیک در ترجمه‌های ادبی حسن شهباز

آسیه صحاف

۱. حسن شهباز

حسن شهباز، روزنامه‌نگار، مترجم، نویسنده، فارغ‌التحصیل کالج آمریکایی اصفهان از رشته زبان خارجه، در سال ۱۲۹۹ در شهرستان بابل دیده به جهان گشود. در چهارده سالگی اولین کتابش را به نام *نخجیرگاه مرگ* نوشت، و در پانزده سالگی به جمع مشاهیر ادب اصفهان پیوست. شهباز سرگذشت زندگی خود را در کتابی به نام *غرور و مصیبت* نوشته است. از نوجوانی به کار ترجمه روی می‌آورد. ترجمه او از رمان *بر باد رفته* آغاز آشنایی نسل آن زمان با ادبیات آمریکایی می‌شود. ترجمه او از اشعار تی اس الیوت تاثیر شگرفی بر نسل شاعران نیمایی می‌گذارد و شاعرانی همچون محمد علی سپانلو را در سرآغاز جوانی مدیون خود می‌سازد. علاوه بر ترجمه و تألیف کتاب برنامه‌هایی هم برای رادیو می‌نویسد از جمله برنامه *پرشنونده دکتر خوش‌قدم* که در سال ۱۳۳۷ ساعت ۷:۳۰ صبح روزهای دوشنبه پخش می‌شود. در مطبوعات مقالات اجتماعی، ادبی و انتقادی می‌نویسد و از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۶۰ شمسی با رادیو ملی ایران با مقام مشاور عالی همکاری می‌کند. از جمله برنامه‌هایی که در رادیو می‌نویسد برنامه ای است با عنوان *با آثار جاویدان ادبیات جهان آشنا شوید*، که مدت ۲۴ سال ادامه می‌یابد.

پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران به آمریکا مهاجرت می‌کند و *انجمن دوست-د/ان فرهنگ فارسی* را تأسیس می‌کند. در سال ۱۹۸۱ فصلنامه *ره‌آورد* را منتشر می‌کند. به پاس خدمات فرهنگی درجه دکترای افتخاری از دانشگاهی در کالیفرنیا و درجه ادبی تورنتون وایلدنر از دانشگاه کلمبیا در نیویورک به او اهدا می‌شود. حسن شهباز

مروج سبکی خاص در ترجمه ادبی در ایران است. شهباز در سال ۲۰۰۶ دار فانی را وداع می‌گوید.

۲. سبک رمانتیک

رمانتیک صفتی است که از اسم مکتب ادبی رمانتیسیم یا رمانتسم گرفته شده است. این صفت علاوه بر اینکه به این مکتب ادبی اطلاق می‌شود به سبکی در نگارش نثر به نام «نثر رمانتیک» نیز اشاره می‌کند. برای اینکه ببینیم چه شباهتی بین این نوع نثر و آن مکتب ادبی وجود دارد لازم است در ابتدا به اختصار به مکتب رمانتسم اشاره کنیم. رمانتسم سبکی ادبی است که در اواسط قرن هجده در اروپا شکل می‌گیرد و در اوایل سده نوزده میلادی به اوج می‌رسد. بیزاری از سنت‌های ملوک‌الطوایفی (فتودالیسم) و کلاسیسیسم باعث می‌شود که شاعران و نویسندگان به تخیل و احساس رویاورند. ژان ژاک روسو از جمله نویسندگانی است که به جای به کار بردن نثر احساسی به جای نثر شسته‌رفته عصر کلاسیک مقدمات لازم را برای ظهور رمانتسم فراهم می‌آورد. نویسندگانی چون گوته و شیلر در آلمان، ویکتور هوگو در فرانسه، و لرد بایرون، ساموئل تایلور کالریچ و ویلیام وردزورث در انگلستان از چهره‌های سرشناس این سبک ادبی به حساب می‌آیند. نویسندگان رمانتیک به جای ستایش عقل به ستایش احساس و تخیل می‌پرداختند و با طرد قواعد رسمی حاکم بر آفرینش ادبی به مضامین شخصی و اسرارآمیز روی می‌آوردند. از نظر آنان تخیل کلید ورود به دروازه حقیقت و تجربه متعالی بود.

در سبک رمانتیک، به تبعیت از تأکیدی که در مکتب رمانتسم بر تخیل و احساس می‌شود، از کلمات دارای بار احساسی و عاطفی استفاده می‌شود تا احساسات گوناگون در خواننده برانگیزد. در ایران سبک رمانتیک توجه بسیاری از نویسندگان را به خود جلب می‌کند زیرا طبیعت خیالپردازانه و رویایی آن بیشتر با روایات ایرانیان سازگار است. بهزاد خواجهات، نویسنده کتاب *رمانتیسیم ایرانی* معتقد است که: «در ایران به دلیل وجود احساس نوستالژی و نوعی نگاه تغزلی متمایل به گذشته و تقدیس خاطرات، همیشه نگاه رمانتیک، دلچسب و همه‌گیر بوده است». از نخستین ایرانیانی که

به این سبک نگارش روی آورد یوسف اعتمادالسلطنه بود که در سال ۱۳۲۸ هجری با ترجمه آثاری از شیلر و هوگو علاقه خود را به این سبک نشان داد.

حسن شهباز و نویسندگانی همچون علی دشتی، محمد حجازی، جواد فاضل، حسینقلی مستعان، رجبعلی اعتمادی‌زاده، خدایار، دوامی، الهی و فرامرزی از جمله کسانی بودند که با نوشته‌های خود و ترجمه آثار نویسندگان رمانتیک و غیررمانتیک این سبک نگارش را در ایران رواج دادند. در ترجمه‌هایی که به این سبک نوشته می‌شوند وفاداری به متن و نویسنده فدای روانی متن می‌شود؛ اصل بر این است که خواننده از طریق زبانی نرم و روان در فضای احساسی داستان فرو رود و دشواری‌های ناشی از تقابل دو زبان مبدأ و مقصد حس او را به هم نزند.

امیر طاهری در تأیید این ویژگی در نثر ترجمه شهباز می‌گوید: «نثر زیبا و جادویی حسن شهباز را در ترجمه کتاب کجا می‌روی اثر هنریک لینکویچ نویسنده لهستانی می‌توان سراغ گرفت. در متن اصلی نویسنده در واقع کتابی در تبلیغ کاتولیسم نوشته است ولی نثر فاخر شهباز این حالت تبلیغ مذهبی را کم و بیش از آن گرفته است، بدون شک برای اینکه به مذاق خواننده ایرانی خوش بیاید. و نیز در مورد کتاب موریانه اثر ماری کورلی نویسنده انگلیسی قرن نوزدهم که شهباز آن را با نام سرگذشت به فارسی ترجمه کرده، به نثر نویسنده یک پوشش رمانتیک داده بود که خود نویسنده تا یکی از آخرین کتاب‌های خود به نام /ندوه/ بلیس به چنان شیوه نثری دست نیافته بود. کار او یکی از نمونه کارهایی است که نثر ترجمه از نثر اصلی کتاب بهتر است.» (فصلنامه ره آورد)

ازجمله پیروان سبک رمانتیک در ایران می‌توان از حسینقلی مستعان نام برد. او اولین مترجم فارسی رمان بینوایان است. به عقیده فرج سرکوهی «این ترجمه با اصل اثر بسیار فاصله دارد و مستعان شیوه و شگردهای پاورقی‌نویسی عامه‌پسند و نازل خود را به ترجمه تزریق کرده است». این اظهار نظر آقای سرکوهی خود شاهدهی است بر این امر که مترجمی که به سبک رمانتیک ترجمه می‌کند رعایت دقت را نمی‌کند و برای ترجمه‌اش کارکردی دیگر تعریف می‌کند.

برای آشنایی بیشتر با سبک رمانتیک، نمونه‌هایی از نثر رمانتیک نویسندگانی چون محمد حجازی، علی دشتی و رجبعلی اعتمادی‌زاده معروف به ر- اعتمادی را نقل می‌کنیم.

نمونه نثر محمد حجازی در رمان سرشک:

بهار بود و من جوان بودم، بساط سماور و عصرا نه در کنار باغچه می درخشید و لبخند می زد. گل طاووسی عطر می پاشید و دانه دانه از شوق بر سر ما می ریخت. آنروز از صبح مریم مهمان ما بود و تا آنوقت هر چه ممکن می شد با هم گفته و شنیده و خندیده بودیم، لکن باز او بنظرم همان دختر کوچکی بود که از بچگی با هم بازی می کردیم و معنی دیگری نداشت. ناگهان دیدم که یکدانه گل طاووسی روی سر دختر افتاد و بمویش گیر کرد. دلم تپید و شکل و رنگ دنیا به چشمم عوض شد، مریم صورت و معنی تازه ای پیدا کرد و یک باغ عشق از آن یک گل زرد در خاطر من رویید.

نمونه نثر علی دشتی:

این اتاق در زیر پرتو نیمرنگ صبح قیافه غمناک و ماتمزده ای دارد. بر دیوارهای این اتاق چه یادگارهای غم انگیزی باقی است. کسی نمی تواند بفهمد در فضای محنت آلود این اتاق چه ضجه هایی طنین انداخته و خاموش شده، و چه قدر آمل و آرزو در پشت آن درهای ضخیم دفن گردیده و چه کلمات شیرین، آهسته از روی لبان محبوسین عبور کرده است. در این گورستانی که امروز مدفن ماست بیست و یک مزار موجود است که در بطون سرد و تاریک آن اشکها، ناله ها، طپش های قلب، آرزوها، خیالات و بالاخره توده های زیادی از اسرار روح بشر مدفون است که خیلی تأثیر خیزتر و دردناک تر و فهمیدن آن برای بشریت نافع تر از آثاری است که پومپی از زیر خاکسترهای «وزو» به ما تقدیم کرده است.

نمونه نثر ر- اعتمادی در رمان عالیجناب عشق:

بامداد یک روز بهاریست، هوا آکنده از عطر گلها و اکسیژن فراوان. قرص خورشید، ملایم و مطبوع، شناور در توده زرینی در فضا، خود را از سینه آبی تهران بالا می کشد. بوی گل مریم که در گلدان بزرگی دسته شده، فضای هال خانه مجلل و اشرافی آقای سماکان را خوشبو تر و بهاری تر کرده است. در وسط سالن بزرگ خانه که همه اشیا و مبله های ایتالیایی و سایر وسایل تزئینی از شفافیت برق می زند، دو دختر جوان، شیک پوش، معطر و هر دو خواهر به راستی زیبا اما به گونه ای متفاوت، به نوبت برابر آینه بزرگ قدی ایستاده و مجموعه زیبایی های خود را برای چندمین بار از نظر می گذرانند و بنا به خوی و خصلت جوانی ناراضی به نظر می رسند.

برای آشنایی بیشتر با سبک کار حسن شهباز سه نمونه از ترجمه‌اش را در اینجا نقل می‌کنیم. این نمونه‌ها به خوبی نشان می‌دهد که شهباز برای دستیابی به زبانی روان و رماتیک با هدف ایجاد تاثیر احساسی در خواننده تا چه حد به متن افزوده است.

نمونه اول، از ترجمه رمان برباد رفته:

اسکارلت آهارا زیبا نبود، اما مردانی که تحت تأثیر جاذبه قوی او قرار می‌گرفتند کمتر متوجه این حقیقت می‌شدند، نظیر برادران دو قلوی تارلتون که هر دو به او دلباخته بودند. در سیمای او خصوصیات چهره ظریف مادرش که از خاندان اشرافی ساحل نشین فرانسوی و پدرش که از اخلاف ایرلندی بود و صورتی سرخ و شاداب داشت به خوبی دیده می‌شد. روی هم رفته سیمایی بود جذاب و دلنشین، چانه‌اش کشیده و فکش مربع بود. چشمانش حالت خاصی داشت. میشی نبود؛ اما بیشتر به سبز روشن متمایل می‌گشت. دو گوشه‌اش مورب بود و مژگان‌های سیاه و بلندی بر آن سایه می‌انداخت. ابروانش سیاه و پرپشت و دو جانبش به طرف بالا متمایل شده بود. بدین ترتیب خطی مورب بر پوست لطیف ماگنولیا رنگش پدید آورده بود. این رنگ و لطافت پوست در نواحی جنوبی خیلی مورد توجه زنان بود و اگر دختری از این موهبت برخوردار می‌شد، به کمک کلاه و نقاب و دستکش و پوشش‌های دیگر، از خطر سیاه شدن آفتاب گرم و سوزان جورجیا محفوظش می‌داشت.

O'Hara was not beautiful, but men seldom realized it when caught by her charm as the Tarleton twins were. In her face were too sharply blended the delicate features of her mother, a Coast aristocrat of French descent, and the heavy ones of her florid Irish father. But it was an arresting face, pointed of chin, square of jaw. Her eyes were pale green without a touch of hazel, starred with bristly black lashes and slightly tilted at the ends. Above them, her thick black brows slanted upward, cutting a startling oblique line in her magnolia-white skin—that skin so prized by Southern women and so carefully guarded with bonnets, veils and mittens against hot Georgia suns.

دو نمونه از ترجمه ربکا:

نمونه اول: دیشب در عالم رویا دیدم که بار دیگر به مانددرلی پای نهاده‌ام. در نظرم چنین جلوه می‌کرد که در مقابل دروازه آهنین کاخ ایستاده‌ام و به طرف گذرگاه پرپیچ و خم آن نگاه می‌کنم. در بسته بود و انبوه شاخه‌های درختان، راه را پنهان ساخته بود. چند دقیقه متحیر ایستادم و به فکر فرو رفتم: متدرجاً چشمم به قفل بزرگ در و زنجیر قطور آن افتاد که با گذشت روزگار کاملاً زنگ زده بود. چند بار در عالم خواب دربان را صدا کردم و چون جوابی به گوشم نرسید، اطمینان پیدا کردم که قصر متروک و خالی از سکنه است. سرم را بی‌اختیار بلند کردم و به افق‌های دور دست، آنجا که بنای مانددرلی به آسمان قد کشیده بود نظر دوختم: همه جا ساکت، همه سو آرام و هر طرف خالی از حرکت بود.

Last night I dreamt I went to Manderley again. It seemed to me I stood by the iron gate leading to the drive, and for a while I could not enter, for the way was barred to me. There was a padlock and chain upon the gate. I called in my dream to the lodge-keeper, and had no answer, and peering closer through the rusted spokes of the gate I saw that the lodge was uninhabited.

نمونه دوم: از دودکش‌های آن به خلاف گذشته دودی بر نمی‌خاست. پنجره‌های کوچک و مشبک آن تاریک و ماتم‌زده به نظر می‌رسید مانند اینکه نوعی گرد ماتم و اندوه بر سراسر کاخ افشاندن بودند. مثل همه بینندگان خواب، قدرتی ناگهانی و فوق طبیعی در خود دیدم که داخل قصر شوم. شبیه روحی سبکبال، از لای دروازه به محیط باغ خرامیدم. راه مقابل من، مثل روزگار گذشته، پر پیچ و خم و پوشیده از درخت بود، اما بعد از چند دقیقه احساس کردم که تغییر زیادی در آن سرزمین حادث شده: گذرگاه مقابلم باریک و صعب‌العبور شده بود و ابداً شباهتی به آن جاده باز و روشنی که می‌شناختم نداشت. ناراحت شدم و متعجب ماندم، اما سرم را خم کردم تا از زیر شاخسار پر برگی بگذرم یک مرتبه همه چیز به یادم افتاد: مانددرلی فراموش شده و طبیعت سرکش در آن محیط پهناور فرصت خود نمایی و یکه تازی پیدا کرده بود. درختان و علف‌هایی که از همان روزگار، تهدیدی برای در و دیوار و جاده و بنا به حساب می‌آمدند حالا پیروزی یافته و اجتماعی درهم و تیره و جدایی ناپذیر ایجاد کرده بودند. درختان چلر با ساق برهنه و سپید و مارپیچ خود به هم نزدیک شده و شاخ و برگشان به آغوش هم جای گرفته بود. بلوط‌های قطور و کوتاه و نارون‌های سرکش کهن، همه دست به

دست هم داده، پوششی بر فراز گذرگاه ماندولی پدید آورده بودند. درختان گوناگون و عجیبی که در آن ظلمت شب قادر به شناختن آن ها نبودم، همه از محیط خود تجاوز کرده و با گیاهان خودرو و گلبن های وحشی به هم آمیخته، فضای اطراف را اشغال کرده بودند.

No smoke came from the chimney and the little lattice windows gaped forlorn. Then, like all dreamers, I was possessed of a sudden with supernatural power and passed like a spirit through the barrier before me. The drive wound away in front of me, twisting and turning as it had always done, but as I advanced I was aware that a change had come upon it; it was narrow and unkempt, not the drive that we had known. At first I was puzzled and did not understand, and it was only when I bent my head to avoid the low swinging branch of a tree that I realised what had happened. Nature had come into her own again and, little by little, in her stealthy, insidious way had encroached upon the drive with long, tenacious fingers. The woods, always a menace even in the past, had triumphed in the end. They crowded, dark and uncontrolled, to the borders of the drive. The beeches with white, naked limbs leant close to one another, their branches intermingled in a strange embrace, making a vault above my head like the archway of a church. And there were other trees as well, trees that I did not recognise, squat oaks and tortured elms that straggled cheek by jowl with the beeches, and had thrust themselves out of the quiet earth, along with monster shrubs and plants, none of which I remembered.

منابع

۱. میچل، مارگارت. بر باد رفته، ترجمه حسن شهباز، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.
۲. دوموریه، دافنه. ربه کا، ترجمه حسن شهباز، تهران: جامی، ۱۳۷۹.
۳. ر، اعتمادی. عالیجناب عشق، نوبت چهارم. انتشارات شادان، دی ۱۳۸۱.
۴. خواجهات، بهزاد. رمانتی سیسم / ایرانی، ۴ خرداد ۱۳۹۲.